



قرآن از
چشم انداز
تفسیر
رضا باقری

که در

مباحث مربوط به اعجاز، نگاه محقق، درون دینی است و با فرض بر اینکه قرآن، ما انزل الله است، بدان می پردازد. اما در رویکرد حاضر، از چنین فرضی، غمض عین می شود و مدعا آن است که حتی مخالفان و منکران نیز قادر به انکار تجربه زیبا شناختی خود از قرآن نیستند. بدین رو، مخاطبان چنین بحثی، طیف بسیار گسترده ای را تشکیل می دهند.

کلید واژه ها:

قرآن، هنر، تحریف، اعجاز.

به دیگر سخن، در این منظر، قرآن به مثابه یک آفرینش هنری در چشم انداز محقق است، نه کتاب الهی. فایده چنین رویکردی به ساختار و متن قرآن، آن است که نیازی به ایمان قلبی ندارد و هم بدین رو، مخاطبان بسیاری را به خود می خواند.

انگیزه دیگری که کارشناسان علوم قرآنی را به چنین رویکردهای برون قرآنی، دعوت می کند، آن است که تجربه های زیباشناختی، روایات دینی، حکایات و وقایعی بسیاری نقل شده است که مردمان سخت دلی، در مواجهه با الفاظ و فصاحت قرآن، مغلوب شده اند و بدان دل باخته اند. بسیاری کسانی که به قصد اعلام مخالفت یا نشان دادن عکس العملی تند و خشن، به سراغ پیامبر (ص) یا یکی از اصحاب ایشان رفته اند، اما شنیدن آیاتی چند، آنان را منقلب کرده و از راه خود بازگشته اند. چنین تجربه ای - گویا - اختصاص به قرآن و اسلام دارد و در حق هیچ یک از ادیان دیگر و کتب آسمانی آنها تکرار نشده است.

تغییر مذهب و گرویدن به اسلام، نوعاً با شنیدن آیاتی از قرآن همراه بوده است؛ حال آنکه تغییر مذهب در میان پیروان ادیان دیگر، چنین ویژگی و خصیلتی نداشته است. در تاریخ زندگی کسانی که به مسیحیت، گرویده اند، هرگز گزارش نشده است که آنان پس از شنیدن جملاتی از انجیل به دین عیسی (ع) درآمده باشند. پولس، آگوستین، پاسکال و لوتر، تغییر مذهب خود را به مسیحیت، با چنین تجربه ای نیامیخته اند. بنابراین می توان جاذبه های زیباشناختی قرآن را از ارکان دیانت اسلامی و عنصر اساسی در پیشرفت و استمرار حیات دینی در میان

وقتی به صفات و القاب قرآن، توجه می کنیم، هر یک را حامل معنایی می یابیم که از رهگذر آن، به شناخت قرآن نزدیک تر می شویم.

القاب و صفاتی که برای قرآن به کار می روند، دو دسته اند: برخی ریشه وحیانی و قرآنی دارند و برخی برآمده از احساس و شناخت مسلمانان است. صفاتی مانند «مجید»، «کریم»، «عظیم»، و «حکیم» از دسته نخست محسوب می شوند. اما نوع دوم که ساخته عواطف و برآیند شناخت عقیدتی و تاریخی مسلمانان است، طیف گسترده ای از القاب و صفات را شامل می شود؛ مانند «کتاب آسمانی»، «معجزه محمد و اسلام»، «قانون اساسی اسلام»، «کتاب تشریح»، «منبع احکام» و....

تفاوت عمده این دو گروه از صفات، در نوع رابطه آن ها با متن آیات است: برخی برگرفته از الفاظ قرآن و عین کلماتی است که در پاره ای از آیات آمده اند (نوع اول) و برخی چنین رابطه لفظی و مستقیمی با قرآن ندارند؛ امام همگی به نوعی از همان چشمه آب می خورند.

یکی از صفاتی که این نوشتار، قصد پرداختن به آن را دارد، مربوط به ساختار زیباشناختی و هنری قرآن می شود؛ یعنی اینکه قرآن، یک «پدیده هنری» است و در هنرمندانه بودن آن هیچ گونه شک و تردیدی روا نیست. همه کسانی که درباره اعجاز قرآن، سخن گفته اند، به این جنبه مهم و اساسی قرآن نیز پرداخته اند؛ بلکه نخستین آثاری که در صدر فهرست منابع قرآن شناسی نشسته اند، موضوعی جز این ندارند. همگی این آثار و مؤلفان، گراندیشان، در کارائبات این نکته مهم هستند که قرآن «معجزه» است. اما وقتی به وجوه اعجاز می رسند، هر یک به راهی می روند؛ هر چند همگی بر وجه اعجاز ادبی، توافق دارند.

نوشتار حاضر، می کوشد از زاویه هنر به اعجاز قرآن دست یابد و این ضلع از اضلاع اعجاز قرآن را بررسد. دعوی، آن است که قرآن یک پدیده هنری است و همه آنچه برای یک شاهکار هنری می توان شمرد، در قرآن جمع است. تفاوت این رویکرد به قرآن با آنچه جمع است. تفاوت این رویکرد به قرآن، با آنچه تحت عنوان «اعجاز ادبی - هنری قرآن» می آید، در این است

مسلمانان

شمرده. نقشی که این

عنصر، یعنی ویژگی‌های هنری و

ادبی قرآن، در تولد و نضج اسلام بازی

کرد، حیرت‌آور است و همچنان می‌تواند

موضوع تحقیقات و مطالعات عمیق‌تری باشد.^۱

تجربه‌های زیباشناختی و فلسفه هنر

اگر فلسفه هنر را به هنرهای پدید آمده به دست بشر،

محصور و محدود کنیم، چشم‌انداز مناسبی برای نگریستن

به قرآن نخواهد بود؛ اما در کنار فلسفه هنر، گاه سخن از

«زیباشناسی» می‌شود که دایره‌ای فراخ‌تر از آن دارد.

زیباشناسی به معنای «تحقیق در ماهیت ادراک حسی»

است. این واژه در قرن نوزدهم به مرور دلالتی وسیع‌تر

یافت و به فلسفه ذوق، نظریه هنرهای زیبا و علم زیبایی

اطلاق گردید. «بسیاری از هنرشناسان و واژه‌شناسان

موشکاف در حوزه معنایی زیباشناسی را از فلسفه هنر،

وسیع‌تر دانسته‌اند؛ زیرا فلسفه هنر، به رسم دیرین، حوزه

دید خود را به هنرهای پدید آمده به دست انسان محدود

می‌کند و تجارب زیباشناسانه اعیان و مناظر طبیعی را در

گستره موضوعی خود قرار نمی‌دهد.»^۲ بنابراین می‌توان

هر پدیده هنری را اعم از آنکه ساخته دست و ذوق

بشری باشد یا پرداخته قدرت متعالی و متافیزیکی باشد-

در حکمت زیباشناختی یا فلسفه ذوق بررسیید. زیبایی‌ها و

شگفتی‌های طبیعت، یک موضوع مهم و عمده در مباحث

زیباشناسانه است؛ اگرچه فلسفه هنر -بنا به تعریفی که

گذشت- روی بدان ندارد. بنابراین نگاه ژرف‌کاو و زیبایی

شناسانه محقق به ویژگی‌های ادبی و زبانی قرآن: از نوع

نگاه‌ها و تجربه‌های زیبا شناختی است و بیرون از دایره

مباحث فلسفه هنر. بدین‌رو می‌توان قرآن گرامی را به

مثابه موضوعی در دایره بحث‌های زیباشناسی گذاشت و

بدان نگریست. چنین تفکیکی -میان فلسفه هنر و مباحث

زیباشناختی- به محقق علوم قرآنی اجازه می‌دهد که از

برخی قواعد و رهیافت‌های مربوط به حوزه مباحث

هنری، در کشف خصلت‌های زبانی قرآن و نشان دادن

اعجاز ادبی آن، استفاده کند.

مدعای این نوشتار آن است که اولاً قرآن یک «پدیده

هنری» است و ثانیاً همه آنچه یک شاهرکار/معجزه زبانی

داراست، در قرآن کریم نیز به چشم می‌آید. برای روشن‌تر

و مکشوف‌تر شدن دعوی خود، نخست آنچه در هر

پدیده هنری، عنصر مقوم محسوب می‌شود، نام می‌بریم و

سپس حضور فعال آن عنصر را در متن قرآن نشان

می‌دهیم.

به عقیده این نگارنده، پدیده‌های هنری، عناصر و

خصلت‌های فراوانی را در خود گرد می‌آورند که تاکنون

شمارش دقیقی از آنها به عمل نیامده است. اما پاره‌ای از

عناصری که در هر پدیده هنری، اعم از آنکه هنر کلامی یا

غیر کلامی باشد، در یک تأمل ساده و سطحی قابل شمارش

هستند. آنچه از این پس می‌آید، گروهی از عنصرهایی است

که در همه پدیده‌های هنری مشترک است و در قرآن، حد

اعلا و شکل تکامل یافته آن را می‌توان یافت. در همه آنچه

پس از این خواهد آمد، جانب اختصار را فرو نگذاشته‌ایم و

تفصیل و تشریح بیشتر آن را به مجال و توفیقی دیگر

می‌سپاریم.

۱. فراتر از گزارش‌گری و معنارسایی

گاهی تشخیص اینکه بعضی کارها در مقوله هنر

می‌گنجد یا نه، دشوار است. مرز میان هنر و غیر آن، گاه

چنان باریک است که بسیاری را به اشتباه می‌اندازد. دلیل

این خلط و آمیختگی، اشتراکی است که میان هنر و

غیرهنر وجود دارد. هر پدیده هنری، سر آن دارد که معنا یا

حس یا شعوری را به خواننده یا بیننده یا شنونده خود

منتقل کند و همین کارکرد، او را به غیر خود شبیه

می‌سازد. تمایز هنر و صنعت، در نکته باریکی است که

توجه به آن، ما را در تشخیص و تفکیک آن دو کمک

می‌کند. در صنایع و تولیدات غیرهنری، همه هم و غم

سازندگان و پدیدآورندگان به کارکرد معمولی و پاسخ به

یکی از نیازهای روزمره بشری است. مثلاً در مقوله

«کلام» گاه، اراده‌ای غیر از اطلاع‌رسانی و تفهیم در کار

نیست و گوینده‌ای، تصدی جز مطلع ساختن مخاطب

خود ندارد. اما آیا وقتی سخن و کلام در قالب‌های هنری

-مانند شعر- درمی‌آید، جز این مقصودی ندارد؟

مثال ساده‌ای که برخی گفته‌اند، صنعت یا هنر

«سبب‌سازی» است. «اگر سبب‌ساز، فقط قصد ساختن

سببی داشته باشد که بزرگ و محکم باشد و مثلاً شش

کیلو سیب زمینی در آن جا بگیرد، نمی‌شود اسم کار او را

هنر گذاشت؛ اما اگر همو طرح دقیق و ظریفی برای سبب

خود بریزد و سعی کند آن را در عین جاداری، ظریف و

چشم‌نواز بسازد و در کار خود موفق شود، می‌توانیم اسم

کار او را بگذاریم هنر سبب‌سازی.»^۳

در جهان سخن و سخنوری، گاه نویسنده و گوینده، جز کنار هم گذاشتن چند کلمه و ساختن جمله‌ای مفهوم و گویا، مقصودی ندارد؛ اما گاه مانند شاعران، سخن خود را به ظرافت‌ها و آرایه‌ها نیز می‌آراید و از آن پدیده‌ای می‌سازد که چشم را می‌نوازد و دل را می‌لرزاند. تفاوت این دو گونه ساخت و ساز کلامی در آن است که نوع نخست را برای یکبار شنیدن یا خواندن می‌سازند و پس از آن، نیازی به بازخوانی یا بازشنوایی ندارد.

یک عبارت معمولی یا جمله عاری از هنر را، نمی‌توان و نباید بیش از یکبار خواند؛ مگر به ضرورت‌های دیگر. اما ساخته‌های هنرمندانه در جهان سخن را بارها و بارها می‌توان خواند و هر بار لذت برد و معنایی تازه دریافت. در ساخته‌های نوع اول، باطن عمیق و رسایی مفهوم، کافی است و همین قدر که جمله مفهوم و گویا باشد، نیاز مخاطب را برمی‌آورد؛ اما در نوع دوم سخن که به درون دایره پدیده‌های هنری درمی‌آید، علاوه بر عمق باطن، زیبایی ظاهر و آراستگی آن به انواع صنایع لفظی و معنوی نیز ضرورت می‌یابد. بدین روست که امیر سخن، حضرت علی (ع) درباره قرآن فرموده است:

انَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَنْفَتِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ؛ «ظاهر قرآن زیباست و باطن آن ژرف و ناپیدا است. عجایب آن سپری نگرده؛ غرایب آن به پایان نرسد و تاریکی‌ها جز بدان زدوده نگردد.»^۴

درباره قرآن، به راحتی می‌توان مدعی شد و از عهده برآمد که از نوع دوم سخن است؛ زیرا هم خواندن مکرر آن ملال نمی‌آورد و هم آراستگی آن به انواع آرایه‌ها، زیانزد است. بنابراین اگر یکی از ویژگی‌های پدیده‌های هنری را این بدانیم که کارکرد آنها فراتر از گزارشگری و مفهوم‌رسانی است و دیدارهای پی در پی با آنها، ملال‌آور نیست، قرآن به حتم از مصادیق کامل این پدیده است؛ زیرا به حتم همه مقصود قرآن در القای معانی به هر نحو مقصور نیست برخلاف سایر کتب آسمانی دیگر آنکه بازخوانی‌های مکرر و صرف همه عمر در پای قرائت آن، هیچ‌گونه ملالی در خواننده پدید نمی‌آورد؛ به شهادت تاریخ از این جهت، می‌توان تکرار در تلاوت قرآن را به گفته یکی از شاعران معاصر به تکرار باران تشبیه کرد که هر چه تکرار قطرات آن بیشتر شود، طراوت آن افزون‌تر است. قرآن کریم، همه تلاش خود را صرف پیام‌رسانی و

مخابره

خبر نکرده است. این کتاب شگفت، پیام‌های بزرگ و ارزشمندی را حاوی است؛ اما همین پیام‌ها، همچون تصویری شفاف در زیباترین قاب‌های هنری ارائه شده است. قرآن، مانند هر پدیده هنری دیگر، پیام خود را در متناسب‌ترین پیمانه ریخته است؛ آنچنان که گویی، پیمانه نیز به اندازه پیام، اهمیت و ارزش دارد. در این صورت نمی‌توان سخنی را که مولوی در حق حکایات و اشارات خود در مثنوی گفته است، درباره قرآن نیز صادق دانست. او معتقد بود که اهمیت مظروف، ظرف را در چشم می‌اندازد و از میان دانه و پیمانه، فقط باید به دانه نگریست و مرد دانا به پیمانه نمی‌نگرد:

ای برادر قصه چون پیمانه‌ای است

معنی اندر وی مثل دانه‌ای است

دانه معنی بگیرد مرد عقل

ننگرد پیمانه را گر گشت نقل^۵

۲. بیگانگی از زمان

پدیده‌های هنری، از پیش‌درآمدهای دستگاه‌های موسیقی گرفته تا هنرهای تجسمی، از زمان نهراسند. هنر، زمان را درمی‌نوردد و بلکه آن را به خدمت می‌گیرد. هر ساخته و پرداخته بشری، همواره از گذر زمان، برخوردار می‌لرزد و هر لحظه که بر عمر او می‌گذرد، درجه‌ای از اهمیتش می‌کاهد. اما آنچه ماهیت هنری دارد، گذشت زمان، بر قدر مقام آن می‌افزاید. هیچ ساخته هنرمندانه‌ای نیست که امروز مهم‌تر از دیروز، و فردا پرهیبت‌تر از امروز نباشد. این ویژگی اختصاصی به قرآن ندارد. همه زیبایی‌های عالم، از طبیعت گرفته تا مجسمه داود که میکل‌آنژ از سنگ تراشیده است، ماندگار و نامیرا هستند. اکنون نیز قرآن، موضوع مباحث زیباشناختی در میان آشنایان با این فن شریف است.

قرآن، خود نیز به نامیرایی و ماندگاری خود در همه قالب‌های زمانی اشاره کرده است: **أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ نَحَافِظُونَ**؛ «ما همانا، ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم و خود ما آن را نگاه می‌داریم.»

از آنجا که خداوند همه منویات و برنامه‌های خود را از مجاری طبیعی آنها، به اجرا می‌گذارد، حفظ قرآن را نیز به ماهیت هنری آن سپرده است؛ یعنی قرآن، همان‌گاه که به

هنر آراسته
 شد و در قله هنرمندی
 نشست، از دسترس زمان بیرون آمد
 و همین خصلت‌های هنری، آن را از
 اندراس و فراموشی می‌رهاند. در واقع نباید
 درباره حفظ قرآن برای همه انسان‌ها تا پایان تاریخ،
 به نوعی «صرفه» معتقد شد و گمان داشت که خداوند
 به نحو فیزیکی و بیرونی، قرآن را حفظ می‌کند. مکانیزم
 حفظ قرآن، در ماهیت هنری آن است. آیا تابلو «گل
 آفتابگردان» اثر پیکاسو را چند نگاهبان یا خود نقاش
 تاکنون حفظ کرده است یا اهمیت و ارزش هنری آن؟
 خداوند در آیه سی و یکم سوره انفال، سخن کسانی را
 نقل می‌کند که هرگاه آیات قرآن بر آنان خوانده می‌شود،
 از سر انکار و لجاجت، آن را «اساطیر الاولین»
 می‌خواندند.^۷ اساطیر نخستین، یعنی افسانه‌هایی که گرد
 اندراس و فرسودگی بر آن نشسته است و تاریخ مصرف
 آن منقضی شده است. قرآن کریم چندین بار این تهمت را
 پاسخ داده است،^۸ و به پیروی از وحی، مولوی هم پاسخی
 را به نظم کشیده است:

آن اساطیر اولین که گفت عاق ^۹ / ^{۱۰} / ^{۱۱} / ^{۱۲} / ^{۱۳} / ^{۱۴} / ^{۱۵} / ^{۱۶} / ^{۱۷} / ^{۱۸} / ^{۱۹} / ^{۲۰} / ^{۲۱} / ^{۲۲} / ^{۲۳} / ^{۲۴} / ^{۲۵} / ^{۲۶} / ^{۲۷} / ^{۲۸} / ^{۲۹} / ^{۳۰} / ^{۳۱} / ^{۳۲} / ^{۳۳} / ^{۳۴} / ^{۳۵} / ^{۳۶} / ^{۳۷} / ^{۳۸} / ^{۳۹} / ^{۴۰} / ^{۴۱} / ^{۴۲} / ^{۴۳} / ^{۴۴} / ^{۴۵} / ^{۴۶} / ^{۴۷} / ^{۴۸} / ^{۴۹} / ^{۵۰} / ^{۵۱} / ^{۵۲} / ^{۵۳} / ^{۵۴} / ^{۵۵} / ^{۵۶} / ^{۵۷} / ^{۵۸} / ^{۵۹} / ^{۶۰} / ^{۶۱} / ^{۶۲} / ^{۶۳} / ^{۶۴} / ^{۶۵} / ^{۶۶} / ^{۶۷} / ^{۶۸} / ^{۶۹} / ^{۷۰} / ^{۷۱} / ^{۷۲} / ^{۷۳} / ^{۷۴} / ^{۷۵} / ^{۷۶} / ^{۷۷} / ^{۷۸} / ^{۷۹} / ^{۸۰} / ^{۸۱} / ^{۸۲} / ^{۸۳} / ^{۸۴} / ^{۸۵} / ^{۸۶} / ^{۸۷} / ^{۸۸} / ^{۸۹} / ^{۹۰} / ^{۹۱} / ^{۹۲} / ^{۹۳} / ^{۹۴} / ^{۹۵} / ^{۹۶} / ^{۹۷} / ^{۹۸} / ^{۹۹} / ^{۱۰۰}

حرف قرآن را بُد آثار نفاق ^{۱۰} / ^{۱۱} / ^{۱۲} / ^{۱۳} / ^{۱۴} / ^{۱۵} / ^{۱۶} / ^{۱۷} / ^{۱۸} / ^{۱۹} / ^{۲۰} / ^{۲۱} / ^{۲۲} / ^{۲۳} / ^{۲۴} / ^{۲۵} / ^{۲۶} / ^{۲۷} / ^{۲۸} / ^{۲۹} / ^{۳۰} / ^{۳۱} / ^{۳۲} / ^{۳۳} / ^{۳۴} / ^{۳۵} / ^{۳۶} / ^{۳۷} / ^{۳۸} / ^{۳۹} / ^{۴۰} / ^{۴۱} / ^{۴۲} / ^{۴۳} / ^{۴۴} / ^{۴۵} / ^{۴۶} / ^{۴۷} / ^{۴۸} / ^{۴۹} / ^{۵۰} / ^{۵۱} / ^{۵۲} / ^{۵۳} / ^{۵۴} / ^{۵۵} / ^{۵۶} / ^{۵۷} / ^{۵۸} / ^{۵۹} / ^{۶۰} / ^{۶۱} / ^{۶۲} / ^{۶۳} / ^{۶۴} / ^{۶۵} / ^{۶۶} / ^{۶۷} / ^{۶۸} / ^{۶۹} / ^{۷۰} / ^{۷۱} / ^{۷۲} / ^{۷۳} / ^{۷۴} / ^{۷۵} / ^{۷۶} / ^{۷۷} / ^{۷۸} / ^{۷۹} / ^{۸۰} / ^{۸۱} / ^{۸۲} / ^{۸۳} / ^{۸۴} / ^{۸۵} / ^{۸۶} / ^{۸۷} / ^{۸۸} / ^{۸۹} / ^{۹۰} / ^{۹۱} / ^{۹۲} / ^{۹۳} / ^{۹۴} / ^{۹۵} / ^{۹۶} / ^{۹۷} / ^{۹۸} / ^{۹۹} / ^{۱۰۰}

لامکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حال از کجاست^۹

بدین ترتیب قرآن که از لامکان فرود آمده است، در
 لازمان نیز آرمیده است و جز عاق (انسان سرکش و
 ناخلف) چنین نسبت ناروایی (کهنگی) بدان نمی‌رود.
 افزون بر همه اینها، مولوی دعوی قرآن را تا «قیامت»
 گفتنی می‌داند؛ زیرا:

تا قیامت می‌زند قرآن ندا

ای گروهی جهل را گشته فدا

که مرا افسانه می‌پنداشتید

تخمس طعن و کافری می‌کاشتید

خود بدید آنکه طعنه می‌زدید

که شما فانی و افسانه بُدیت

من کلام حقم و قائم به ذات

فُوت جانِ جان و یاقوت زکات^{۱۱}



تا قیامت باقی‌اش داریم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

ای رسول ما، تو جادو نیستی
 صادقی، هم خرقه موسیستی
 هست قرآن، مر تو را همچون عصا

کفرها را درکشد چون ازدها^{۱۲}

بنابراین دومین ویژگی پدیده‌های هنری که فرازمانی
 و بیرون از دسترس تاریخ و جغرافیا بودن است، در
 قرآن کریم نیز به آشکارترین شکل، به چشم می‌آید.

۳. مخاطبه با قلب؛ مفاهمه با عقل

ویژگی و خصلت همه آثار هنری آن است که
 مخاطب و مشتری خود را قلب آدمیان می‌داند. مفاهمه
 عقلانی در این فرایند، اگرچه غایب نیست، حضور مؤثر
 و سرنوشت‌سازی ندارد. این بدان معنا نیست که
 پدیده‌های هنری، عاری از عقلانیت سنتی یا مدرن
 هستند؛ بیشتر بدین معناست که عقل پس از قلب، از
 هنروری‌های ذوق آدمی، اثر می‌پذیرد. تفاوت
 پدیده‌های هنری با دیگر ساخته‌های بشری، در فاصله
 میان «زبان» و «ادب» آشکارتر می‌شود؛ یعنی همان
 تفاوتی که می‌توان در زبان و ادب دید، در هر پدیده
 هنری و غیر آن نیز می‌توان دید و لمس کرد. یکی از
 نویسندگان معاصر در این باره توضیح مغتمنی داده
 است؛ بدین شرح:

«درست است که واژگان در ادب، کما بیش
 همان‌هاست که در زبان به کار گرفته می‌شود، اما
 درونمایه‌های هنری، شور و تپندگی، انگیزندگی و
 افروزندگی، در آن رو به یکسان نیست. با سخنی دیگر،
 ادب، زبانی است که شورانگیز شده است. پیام ادب،
 فزون‌تر و فراتر از آن است که تنها پیامی برای سر بماند؛
 راهی به دل نیز می‌جوید. تنها سر را نمی‌آموزد، دل را
 نیز برمی‌افروزد. ادب، زبانی است که جادوی هنر آن را
 شگفت و شیرین و شورانگیز کرده است. در این هنگام،
 زبان دیگر زبان نیست، پدیده‌ای هنری است. هر آنچه
 درباره هنر می‌اندیشیم و می‌دانیم، هر آنچه شایسته و
 بایسته هنر است، در زبان، زبانی که به قلمرو جادویی
 ادب رسیده است نیز راست می‌آید و رواست. هنرمند
 تنها نمی‌خواهد به یاری زبان، اندیشه‌ای را از ذهنی به
 ذهنی دیگر برساند. او تنها در پی آن نیست که به یاری
 هم‌زبانی، به هم‌اندیشی برسد. آنچه او می‌خواهد،
 همدلی است. اندیشه‌هایی که تنها در سر می‌مانند و
 راهی به دل نمی‌گشایند، در چشم اهل هنر، چندان

ارجی ندارند. هنرمند، اگر می آموزاند، برای آن است که برانگیزاند. زبان، زمانی سرشت و ساختار هنری می یابد که برانگیزنده و شورآفرین باشد؛ یعنی گذشته از پیام ذهنی برای سر، پیامی عاطفی برای دل نیز در خود نهفته باشد.^{۱۲}

پدیده های هنری علاوه بر آموزه ها، انگیزه های بسیاری نیز در دل خود می پرورد و به اقتضای همین سرشت شگفت، سر و کار هر قالب هنری و ذوقی، بیشتر با دل و جان است تا عقل و ذهن.

قرآن را از این جهت، باید از مصادیق بی نظیر پدیده های هنری دانست. آنچه قرآن با دل و جان مسلمانان صدر اسلام کرد و همچنان زیبایی های آن، ضامن بقای اسلام است، مرهون همین سرشت هنری او است. به گفته قرآن، ذکر خدا موجب آرامش قلب است (رعد، آیه ۲۸) و اگر قلب ها از کار افتند و کور و کر شوند، راهی از ضلالت به هدایت نیست (حج، آیه ۳۲)، تدبیر در آیات خدا از طریق قلب صورت می گیرد (محمد، آیه ۴۴)، ازدیاد ایمان با نزول آرامش به قلب (فتح، آیه ۴)، ثبات قدم در آرامش قلب است (انفال، آیه ۱۱)، ایمان، آراستگی قلب است (حجرات، آیه ۷) و جز در آن سکنی نمی گزیند (حجرات، آیه ۱۴)، هدایت و ضلالت انسان به باز یا بستن بودن قلب اوست (آل عمران، آیه ۸) زبان را می توان به دروغ برگرداند، اما قلب را فریب نمی تواند داد (آل عمران، آیه ۱۶۷) و... از همه صریح تر آیه دوم سوره انفال است که می فرماید: **انما المؤمنون الذین اذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاتهُ زادتهم ایماناً و علی ربهم یتوکلون**؛ یعنی «مؤمنان، آنان اند که چون از خدا یاد شود، قلب هایشان می لرزد و آنگاه که آیات خدا بر آنان خوانده شود، ایمانشان افزون می گردد و بر پروردگارشان توکل می کنند.» از چنین آیاتی به نیکی برمی آید که مخاطب اصلی و مشتری دائمی قرآن، که حاوی آیات الهی است، قلب آدمی است؛ زیرا انسان ها به قلب خود، معتقد می شوند. هرگاه سخن از اعتقاد به میان آید، قلب حاضر می شود و اگر مراد متقاعد کردن باشد، نوبت به عقل می رسد. یکی معتقد می شود و دیگری متقاعد و مجاب.

سفارش های اکید به خوشخوانی و قرائت محزون قرآن نیز به همین رو است؛ زیرا قرآن، قلب ها را نشانه گرفته است و این با خوشخوانی، سازگارتر است و یکی

را زودتر به

هدف می نشاند.

دیگر اقسام هنرها نیز همین

رسالت را دارند. موسیقی که یکی از

پدیده های هنری است، جز با دل، سر و کار

ندارد و همچنین است دیگر هنرهای شناخته

شده.

۴. زیبا و دلنشینی

در این باره نیازی به تفصیل سخن نیست؛ زیرا در اینجا دو دعوی در میان است که اثبات هر یک آسان تر از دیگری است: نخست اینکه پدیده های هنری، همگی حظی وافر از زیبایی دارند و دیگر آنکه قرآن در شمار زیبایی هایی است که تاکنون چشم و دل انسان را نواخته اند. نه داخل کردن عنصر زیبایی از تعریف پدیده هنری، کار دشواری است و نه نشان دادن زیبایی های قرآنی. در برتری قرآن از حیث زیباشناختی بر همه کتاب ها و متن های آسمانی و بشری، همین بس که اکثر کسانی که به اسلام گرویده اند -از صدر تاکنون- منشأ تحول خود را تجربه ای زیباشناختی از قرآن دانسته اند. این دست حکایات تاریخی، از چنان کم و کیفی برخوردارند که نگارنده را از آوردن نمونه بی نیاز می کنند. همین قدر می افزاییم که بنابر نقل های تاریخی، در صدر اسلام، شاعران و اهل هنر، اقبال سریع تری به دین تازه داشتند و در قیاس با همفکران خود، زودتر به حقانیت قرآن پی بردند. مرحوم محمود رامیار، فهرست بلندی از این دست شاعران و گروندگان در کتاب خود آورده است.^{۱۳} بسیاری از گزارش هایی که از گرویدن اشخاص به اسلام است، مربوط به شاعران و یا کسانی است از موهبت بلاغت برخوردار بودند؛ از این گروه می توان ولید بن مغیره، طفیل بن عمرو درسی، حسّان بن ثابت، لبید بن ربیع، کعب بن مالک و سدید بن صامت را نام برد.

بی شک و گمان، یکی از عوامل اصلی در گسترش اسلام و مانایی آن همین ظاهر زیبا و معجزه ادبی آن است که توافق دوست و دشمن را پشت خود دارد.

۵. تاثیرگذاری

هنر، زمانی هنر است که هنردوست را برانگیزد. «مرزی که هنر را از دیگر آفرینش های آدمی جدا می کند، جز این نمی تواند بود. تلاش هنری زمانی به

فرجام

می‌رسد، هنرمند زمانی در آفرینش هنری خویش کامیاب است که شوری بیافریند و اثری بگذارد و موجی - هرچند خرد و کم‌دامنه - در دریای دل برخیزد. هرچه انگیزندگی در پدیده‌ای هنری، افزون‌تر باشد، آن پدیده، ارزش هنری و زیباشناختی فزون‌تری خواهد یافت. هنر، زمانی به فرازناهی پروردگی و سرآمدگی می‌رسد که یکسره توفندگی و تپندگی باشد. آنچنان هنر دوست را برانگیزد و برافروزد که پایداری و ایستادگی او را بستاند و درهم شکند. در آن هنگام، پیام هنری آنچنان نیرومند رساست که نمی‌توان آن را نپذیرفت. پیامی است که هیچ‌چند و چونی را بر نمی‌تابد. چه بخواهیم و چه نخواهیم، ما را به هم‌اندیشی و آن‌گاه به همدلی فرا می‌خواند و ناگزیر می‌گرداند. آنچه را دانشمندی ژرف‌کاو با آزمون‌های علمی خویش، یا فرزانه‌ای فیلسوف با برهان‌ها و پویش‌های ذهنی خود نتوانسته‌اند آنچنان آشنای ذهن ما گردانند که آن را بپذیریم، هنرمند به نیروی هنر خویش به یاری آن توان سهمگین و شگرف که بندها و مرزها را به یکباره از هم می‌گسلد و درهم می‌کوبد، پذیرفتنی می‌کند؛ آنچنان جان و اندیشه خود را در ما می‌دمد که آن را بخشی از ذهنیت و نهاد خویش می‌توانیم شمرد. این عنوان شگرف از آن است که هنرمند، دل را آماج می‌گیرد؛ آن‌کاتون شگفت‌انگیزه‌ها را که توان‌های دروسی و هنجارهای روانی مادر آن فرو خفته و درنهفته‌اند.»

همه آفرینش‌های هنری، چنین‌اند که بینندگان یا خوانندگان یا شنوندگان خود را به تسلیم وا می‌دارند. هیچ صاحب‌دل پیدا نمی‌شود که خواندن یا شنیدن غزلی از حافظ، او را به تأمل درخود و هستی و ندارد. اگر حافظ، همان نکته‌ها و حکمت‌ها را به زبانی غیر از زبان غزل‌های عرشی خود می‌گفت، هرگز چنین تأثیرگذار نبود. نمونه را، می‌توان به سخنان مشترک مولوی در مثنوی و فیه ما فیه نظر کرد. در این دو کتاب که هر دو اثر ذوق و خامه یک تن است، نکات و نقاط مشترک فراوان می‌توان یافت؛ اما این دو در همان مشترکات، از هم جدا می‌شوند و یکی پر از حس و حال و تأثیرگذاری است و دیگری چنین نیست؛ زیرا یکی به

هنر آراسته است و دیگری کمتر.

اگر «تأثیرگذاری» و «تحول‌دهی» را از آثار همیشگی و عمومی پدیده‌های هنری بدانیم، به گواهی تاریخ و شهادت میلیون‌ها انسان معتقد و غیرمعتقد، قرآن، اثری به غایت هنرمندانه است.

درباره دامنه زمانی و مکانی اثرگذاری قرآن، نیاز به قلم فرسودن نیست؛ زیرا همه آنان که اندکی با تاریخ اسلام و مسلمین آشنایی دارند، بدان اقرار می‌دهند.^{۱۴} به گفته مصطفی صادق رافعی (مصر/۱۹۳۷م) «هر کس آیاتی از قرآن را می‌شنید، راهی جز تسلیم شدن در برابر آن نداشت. صدای خالص قرآن، همه اجزای مغز شنونده را لمس می‌کند و این، همانند متنی که بر او خوانده شود، نبود؛ بلکه همچون چیزی بود که در روح او، ذوب و آمیخته شود.»^{۱۵}

این تأثیرگذاری، موقوف و محصور به تاریخ صدر اسلام نمی‌شود و هم‌اکنون نیز بزرگ‌ترین و معتبرترین سلاح مسلمانان در نشان دادن حقانیت دین خود، آیات الهی است. هنوز، مسلمانان، برای جذب و جلب دیگران، راهی بهتر از تلاوت قرآن بر آنان، پیدا نکرده‌اند و هرگز نخواهند یافت. اگر این ویژگی هنری در زبان و ساختار متنی قرآن نبود، جای خالی آن را هزاران برهان و موعظه نیز پر نمی‌کرد. از آنجا که تنها معرفت فطری، قادر به تغییر و تحول در انسان‌هاست - نه معرفت‌های نظری، عقلی و... - و از آنجا که این نوع معرفت، سخت محتاج تلنگر و غبار روبی است، هنر کلامی قرآن، بهترین درمان برای انسان است؛ زیرا ما همگی نیازمندیم که فطرت‌های خود را زنده نگه داریم و موسیقی حکمت قرآن، مایه حیات‌بخش برای نجات از دل‌مردگی و خواب‌آلودگی است.

۶. تقلید و تحریف‌ناپذیری

آثار هنری، نه قابل تقلیدند و نه در معرض تحریف قرار می‌گیرند. هرگونه دست‌برد در یک پدیده هنری، آن را تبدیل به یک نسخه بدل بی‌ارزش می‌کند. آفرینش‌های هنری، تحریف نمی‌پذیرند، چون کمترین افزایش یا کاهش در آنها، میان نسخه اصل و بدل، فاصله آشکار می‌اندازد. یک شعر متوسط را می‌توان صدها گونه تغییر داد و کم و زیاد کرد؛ بدون اینکه کسی را خبر شود؛ ولی هرگونه تغییر، به هر اندازه که باشد، در یک شاهکار هنری، آن را تبدیل به شیء دیگری می‌کند.

بدین رو باید یکی از دلایل تحریف ناپذیری قرآن را همین ماهیت هنری آن دانست.

آیا می‌توان تصور کرد که کسی بتواند در تابلو لبخند ژکوند، تغییری بدهد و همچنان همگان را کمال بر این باشد که این همان تابلو است؟ گاه برخی تغییرات در برخی آثار، حتی بر ارزش آنها می‌افزاید و این نشان از خلل در ماهیت هنری آنهاست، اگر یک اثر -خواندنی، دیدنی، شنیدنی و...- در هنری بودن خود، کامل باشد، هر دست تحریف‌گری که به سوی او دراز شود، پیش از آنکه بتواند کاری خود، رسوا و افشا خواهد شد. اگر قرآن، قرن‌هاست که با همان الفاظ و همان اعراب و شکل و شمایل، باقی مانده است، یک دلیل آن ناتوانی معاندان مغرض یا دوستان نادان در تغییر و تحریف آن بوده است؛ وگرنه هزاران گونه دست در آن می‌بردند و کسی را خیر نمی‌شد.

هنرهای خالص، تقلید را نیز بر نمی‌تابند. اگر بتوان از اثری که در غایت هنرمندی ساخته و پرداخته شده است، نمونه‌ای دیگر ساخت که همان ارج و ارزش را داشته باشد، معلوم می‌گردد که نمونه نخست و اصل، چندان هنرمندانه ساخته نشده است. اثری که بتوان برای آن مثل و مانند ساخت، از چشم‌ها می‌افتد و از کانون توجه عام و خاص بیرون می‌رود.

طنطاوی، مفسر شهید عرب، در تفسیر خود می‌نویسد:

«روزی فینگل، خاورشناس، در حالی که لبخندی پر معنا بر لب داشت، از کامل گیلانی، نویسنده عرب که با او آشنایی دیرین داشت، پرسید: آیا شما واقعاً و بی‌محابه بر این باورید که قرآن شما، غیر قابل تقلید است؟ یا آنکه این تصویری است که نسل به نسل در طول تاریخ اسلامی نقل شده و به شما رسیده است؟»

کامل گیلانی در پاسخ به او، از وی می‌خواهد که جمله‌ای و عبارتی در توصیف وسعت و سیری ناپذیری دوزخ بگوید. فینگل چندین جمله و عبارت می‌سازد. سپس کامل برای او آیه سی از سوره «ق» را می‌خواند. فینگل تصدیق می‌کند که هیچ یک از جملات او و یا هر جمله دیگری که به ذهن انسان بیاید، با این تعبیر، قدرت برابری ندارد.^{۱۶}

اساساً معنای شاهکار ادبی یا مثلاً سینمایی و... به این

معناست

که قابل تکرار و تقلید

نیست. چنانچه بتوان برای اثری -

هرچند هنرمندانه- نمونه‌هایی مشابه

ساخت، اطلاق «شاهکار» بر آن بی‌معنا خواهد

بود.

درباره تحریف و تقلید ناپذیری قرآن، دلایل

بسیاری نقل و بحث شده است که به عقیده صاحب این قلم، مهم‌ترین دلیل، همان است که تاکنون اتفاق افتاده است؛ یعنی چگونه می‌توان به تحریف کتابی قائل شد، در حالی که دو نسخه از این کتاب در هیچ گوشه تاریخ نمی‌توان یافت که تفاوتی را نشان دهند. قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی قرآن با آنچه امروزه در شمارگان میلیونی چاپ و منتشر می‌شود، هیچ تفاوتی نمی‌توان یافت. آیاتی هم که در روایات بدان‌ها استناد شده است، در لفظ و شکل، همان است که اکنون ما می‌خوانیم و در بین الدفتین موجود است. بنابراین باید پذیرفت که قرآن کریم، این ویژگی همه پدیده‌های هنری را نیز داراست و مثل همه آنچه از مصادیق هنرهای ناب محسوب می‌شوند، نه تحریفی را پذیرفته و نه تقلیدی را بر تافته است.

۷. چند لایگی

هیچ یک از آثار مهم و ارزشمند هنری نیست که با یک بار دیدن یا خواندن یا شنیدن، به همه ابعاد و سطوح آن بتوان پی برد. چند لایگی و ذوابعدی، غیر از پیچیدگی و معماگونگی است. هنرهای زیبا، با همه سادگی و همه فهمی، لایه‌های متفاوتی از آفرینش‌های ذوقی را در هم می‌تنند. اکثر آیات قرآن، در قرائت نخست، مفهومی می‌شود و پیچیدگی چندان در فهم آن نیست؛ اما همان آیات به ظاهر ساده و بی‌گه، تموجی از لایه‌های گوناگون معنایی و زیباشناختی است. در کتب مربوط -اعم از بیانی، بلاغی و بدیع- در این باره به تفصیل سخن گفته شده است.

حافظ این گونه ساده‌های تو در تو را به آسمان بلندی تشبیه می‌کند که ساده، اما پر نقش است.

چیست ای سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

در روایات بسیاری نیز به ذو بطون بودن قرآن اشاره شده است و اینکه قرآن ظاهری دارد و باطنی و هر

شخصی هنرمندان بزرگ، توجهی ندارد و اگر دارد، آن را در قضاوت خود درباره اثر او، دخالت نمی‌دهد، همه آزاداندیشان و هنروران دنیا، باید قرآن را از جان و دل دوست بدارند؛ زیرا این پدیده بی‌مانند هنری، همه استانداردهای هنر را در حد اعلی - و به تعبیر دین، در حد اعجاز - داراست.

پانویست‌ها

- ۱- برای تحقیق در این باره، به منابع زیر مراجعه شود: ابن هشام، سیره، ج ۱، ص ۳۲۲، ۴۲۷، ۳۴۶ و... ابن سعد، الطبقات، ج ۳، ابوبکر احمد بن حسین البیهقی، دلائل النبوه، ابن کثیر، سیره، ج ۱، ص ۴۵۲؛ باقلانی، اعجاز القرآن، ص ۲۷۲... و هر کتاب و منبعی که موضوع آن تاریخ صدر اسلام یا علوم قرآن باشد؛ مانند تاریخ قرآن، نوشته مرحوم رامیار.
- ۲- آن شهرد، مبانی فلسفه هنر، ترجمه علی رامین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۷ و ۸.
- ۳- ر.ک: گروه نویسندگان، فرهنگنامه، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ج ۱۶، ص ۱۵۴۹.
- ۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸، ترجمه شهیدی.
- ۵- مثنوی، دفتر دوم.
- ۶- حجر (۱۵)، آیه ۹.
- ۷- انفال (۸)، آیه ۳۱.
- ۸- ر.ک: مظفین، آیه ۱۳؛ انعام، آیه ۲۵؛ نحل، آیه ۲۴؛ مؤمنون، آیه ۱۳.
- ۹- مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۵۱-۱۱۵۰.
- ۱۰- همان، ابیات ۸۷-۴۲۸۴.
- ۱۱- همان، ابیات ۹ و ۱۲۰۸.
- ۱۲- میرجلال‌الدین کزازی، بدیع، نشر مرکز، ص ۱۴.
- ۱۳- رامیار، تاریخ قرآن، ص ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۳.
- ۱۴- کزازی، بدیع (زیباشناسی سخن فارسی) ص ۱۵.
- ۱۵- مصطفی صادق رافعی، اعجاز القرآن و بلاغه النبویه، قاهره، ۱۳۴۵، ص ۱۶.
- ۱۶- ر.ک: آینه پژوهش، ش ۶۴، تفسیر طنطاوی، ج ۲۴/ص ۲۰۷.
- ۱۷- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷.
- ۱۸- مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۸-۴۲۴۴.

باطنی،
خود ظاهری است برای
باطنی دیگر: ان للقرآن ظهراً و بطناً و
لبطنه بطناً الی سبعة ابطن^{۱۷}
به گفته مولوی:
حرف قرآن را بدان که ظاهری است
زیر ظاهر، باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم
که در او گردد خرده‌ها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید
جز خدای بی نظیر بی‌دید
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
دیو، آدم را نبیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است

که نقوشش ظاهر و جانش خفی است^{۱۸}
اگر اثری هنری، در نگاه نخست، همه رازها و
لایه‌های خود را پیش دید بگذارد و روح و جسم خود
را یکجا عرضه کند، زود از سگه می‌افتد و دیگر هیبت و
اهمیتی برایش باقی نمی‌ماند. بدین رو، تنها آثاری
می‌توانند جنبه هنری خود را حفظ کنند که همچنان
موضوع کشف و نظرند و هنوز به تمامی شناخته
نشده‌اند. همچنان که به درستی آشکار نشده است که
ژکوند در آن تابلو معروف داوینچی، خنده بر لب دارد یا
گره بر ابرو.

به هر روی همه پدیده‌های هنری از این خصلت،
یعنی چند لایگی برخوردارند و علی‌القاعده نمی‌توان
هیچ شاهکار هنری را تک بعدی دانست و الا شاهکار/
معجزه نخواهد بود.

غیر از آنچه تاکنون برشمردیم، ویژگی‌های بسیار
دیگری را نیز می‌توان بازگفت که اختصاص به
پدیده‌های هنری دارند؛ مانند توازن و انسجام، فراقومی
بودن و اصالت معنوی. اما آنچه تاکنون گفته آمد، برای
اثبات اینکه قرآن، پدیده‌ای بی‌نظیر در عالم هنر است،
کافی است. دوباره یادآور می‌شویم که مراد و مقصود
این نوشتار آن بود که خواننده را متقاعد سازد که قرآن -
گذشته از جنبه وحیانی و دینی آن - اثری هنری است که
همه هنردوستان جهان، با هر دین و ملیتی، باید بدان
حرمت گذارند و به دیده احترام به آن بنگرند. همان
سان که هیچ هنر دوستی به عقاید دینی و زندگی